

در حاشیه تقلاهای جدید "لیبرالها"

چندی پیش علی امینی سیاستمدار کهنه کار و محافظه کار پس از مدتها سکوت مباحثه های کرد و در آن اعلام نمود که با وجود کسری و نداشتن هیچگونه جاه طلبی آماده ی تشکیل کابینه است و در صورت لزوم کابینه ای از کسانی که در ایران اقامت دارند تشکیل خواهد داد.

برای کسانی که هر حرکت بورژوازی را صرفا یک تلاش مذبحخانه تلقی نمیکنند این اعلام بخصوص از جانب کسی که ابتدا شریعی تابع احساسات شدن در مورد وی نمیروید و زندگی سیاسی وی نشان داده است که چندان تسخیر به آب نمیزند، قابل تعمق بود.

از سوی دیگر جناب بازرگان و شرکاء پس از مدتها "سکوت عقلا" بفرکر برکزاری میتینگ افتاده و قصد دارند اختلافات خود را با جناح غالب به "میان توده ها" ببرند و بعد جدیدی به مناقشات درونی هیات حاکمه بدهند.

و بالاخره حاج سید احمد خمینی اخیرا فریادش از دست چماقداران به آسمان بلند شده و از "دولت" میخواهد که جلو سردستان چماقداران را بگیرد. و عجب نیست که این خواست مضحک جواب مضحک تر از خود را در این می یابد که مطابق گفته های بهشتی: البتة چماقداری بد است ولی چماقداران اصلی کسانی هستند که "قلم را چماق کرده اند..."

این تحولات باضافه ی اتفاقات متعددی دیگری در همین روال نشان میدهند که ضرورت و زمینه های دست بردن قدرت - لااقل از نقطه نظر مشتاقین آن - اکنون فراهم تر از گذشته شده است. از مسایلی که چنین تصویری را بوجود میآورد میتوان به نکات زیر اشاره کرد.

نارضایی عمومی از شکل عام و نامشخص قبلی خارج شده و در حال شکل گیری است. حرکات اعتراضی طبقه ی کارگر به مقدار قابل توجهی افزایش یافته است و در این حرکات مساله ی کاهش توهم در بخش از توده های طبقه ی کارگر نسبت به ماهیت طبقه ی حاکم بچشم میخورد. این رشد کمی و کیفی گرچه هنوز در حدی نیست که متناسب با شدت استمرار این طبقه باشد معهدا در خود علائمی را دارد که به دولت و دشمن نشان میدهد که با منتظر تشدید و تعمیق آنها بود.

علاوه بر طبقه ی کارگر و سایر زحمتکشان حرکات تعرضی سایر نیروهای اجتماعی و بخصوص روشنفکران نیز بعد جدیدی یافته است و روشن شدن دست قدرتمندان امکانات جدیدی را برای افشاکری روشنفکران (چماقداری؟) و زبودن توهمات توده ها فراهم کرده است. در این زمینه بخصوص باید به اثر بسیار عمیقی که شعبده بازی گروگانها و نحوه ی آزاد شدن آنها در ذهن مردم گذاشت توجه کرد. به گمان ما این امر بهمان اندازه که در ابتدا بتفصیح جناح حاکم تمام شد و تمام کسانی را که حتی

کوچکترین ترزلی در مواضع خود داشتند "گیج" کرد و بدستال موج کشاند، اکنون نیز در افشا ماهیت واقعی و نشان دادن میزان شیادی دست اندرکاران موثر گشته و در اذهان توده ی مردم سؤال انگیز بوده است.

این مسایل همراه با تجربه ماندن چشم - انداز رفاه - رفاهی که متصورا با حل مساله ی گروگانها و باز شدن دست رژیم در اذهان بخشی از مردم ایجاد شده بود - نارضایی هارا تشدید کرده است. امروز باید بطور غیرقابل درمانی کور و متحجر بود که این مساله را تشخیص نداد که اولاً گروگانگیری اقدام ضد امپریالیستی نبود. دعوا بر سر لحاف مالا بود. و ثانیاً بمجرد آنکه ارباب بطور جدی طلب کرد، گروگانها همراه با میلیاردها دلار ثروت ملی در طبق اخلاص بایشان هدیه شدند.

بنابراین بحز این بخش کور و متحجر کسی را نمیتوان یافت که کوچکترین آگاهی اجتماعی داشته باشد و هنوز به حاکمیت وفادار باشد. این امر که تعداد متحجرین هنوز

- متساقنه - اندک نیست و رژیم میتواند روی وفاداری آنها حساب کند، چیزی از اهمیت این مساله که بخشهای بینابینی بسرعت در حال موضعگیری و فاصله گیری از رژیم هستند نمیکاهد. بنابراین تصویر عمومی اجتماعی باین صورت است که در مقابل افزایش نارضایی و چشم انداز ازدیاد بیشتر آن که به قیمت کاهش برد سیاسی جناح غالب حاکمیت رسیده

است امکانات سیاسی مخالفین این جناح بطور بالقوه بیشتر شده است. این مخالفین بطور کلی شامل دو بخش هستند: نیروهای چپ و لیبرالها. در موارد مکرری در گذشته ذکر کرده ایم که بدلائل مختلف بزد چپ واقعی در این میان بسیار ناچیز بوده است و فاصله گیری توده های مردم از جناح حاکم عمدتاً بصورت روی آوری مجدد آنها به سمت لیبرالها در آمده است. این مساله هر چند از نظر بورژوازی خرسند کننده است اما آنها نیک میدانند که دیر یا زود باید این نیروی بالقوه را به نیروی بالفعل تبدیل کنند و امکانات سیاسی را به واقعیت های سیاسی مبدل سازند. در این زمینه مسایل جهانی نیز خواستها و نقش خاص خود را دارند.

در گذشته ذکر کرده ایم که از بین جناحهای مختلف امپریالیسم جناح نفتی در جریانات ایران متمتع اطمینان بوده است. کاهش صدور نفت ایران (و عراق) و ازدیاد سرسام آور بهای نفت و اقتصاد شکنندگی دریای شمال و آلاسکا درآمد خالص کارتل های نفتی را چند برابر کرده است. در این میان اما رقبای کمپانیهای نفتی، و بطور مشخص جناح غیرنظامی، ادامه ی وضع را بنفع

خود نمی بیند و مایل است که شاهد تغییراتی در وضع سیاسی بنفع خود باشد. از نظر این جناح (و نه کل امپریالیسم) ادامدی و وضع کنونی علاوه بر مشکلات اقتصادی، خطرات سیاسی ویژه ای ایجاد میکند که بهره بردار اطمینانی آن میتواند شوری باشد. قدرت با سیاسی لیبرالهای وطنی میتواند هم منافع این جناح را تامین کند و هم اینکه بنظر آنها بایار - سازی اقتصادی امکان بهره برداری شوری را تقلیل دهد. بنظر میرسد که این تقارن منافع لیبرالهای وطنی و جناح غیرنظامی امپریالیسم و درک ضرورت و موقعیت خطیر کنونی و نیز پیدا شدن چشم انداز امکان تغییر در حرکت و شدت اعتراضات لیبرالهای خودمان یک عامل اساسی باشد. آقای امینی ناگهان در این موقعیت "جنی" شده و آقای بازرگان بیسواد میتینگ نیفتاده است. این امر که "رادیکال" و "مبارزه جو" شدن جبهه ملی تا آن حد که برخی از مقالات "پیام جبهه" بشدت پرخاشجویانه است و با لحن سنتی جبهه ای ابتدا سازگاری ندارد، و نیز این امر که حتی نشریه ای جناب فروهر پس از آنهمه لاس زدنهای و درپوزگی خون جمهوری اسلامی، به دشنام کوبی به آقای بهشتی و اعوان و انصار افتاده است نیز همه در همین جهت قابل توجیه است.

دره این میان بندسازی بنی صدر جالب و تماشایی است. بنی صدر میگوید که محل تلاقی وتر مثلث اجتماعی باشد. از یک جانب بوی ناکنون در عین فاصله گرفتن از حزب جمهوری اسلامی و پرخاش به آن و شاخ و شانه کشیدن هر بار هنگام تعیین تکلیف نهایی جنازه است و از جانب دیگر کوشش کرده است که بین خود و لیبرالهای سنتی خط بکشد و خلاصه محور بورژوازی - خرده بورژوازی در حد وسط بماند. از جانب دیگر وی در محور خرده بورژوازی - چپ نیز سعی کرده است بندسازی کند. لاس زدنهای وی با برخی از عناصر بظاهر چپ از طرف عده ای متوهم مشتاق شرکت در قدرت چنان تعبیر شده است که گویا وی نه کاملاً خرده بورژوا، نه کلاً بورژوا، و نه چندان "چپ" است. بقول خود جناب ایشان "آزادخواه" است. بایستی طبقاتی ندارد! اصلاً تجسم آزادی است! مشکل هر تشر و طبقه ای را حل میکند! فستوق طبقات است و کذا.

قابل بین بینی بود و عملاً چنین شده است که با کم شدن برد سیاسی جناح جمهوری اسلامی و کوچک شدن این ضلع مثلث، محل تلاقی او تاربه سمت دیگر متمایل شود. آقای بنی - صدر روز بروز طاهرا صفات پسندیده ی بیشتری در آن بخش محدود از "بظاهر چپ" که حاضر است خود را بایشان "قرض" دهد می بیند و از حقوق شخصی خود بعنوان یک "آزادخواه فستوق طبقات" میداند که مورد حمایت قرار گیرد. برای کسانی که در فعل و انفعالات سیاسی و بازی قدرتها دقت کرده اند نه این تمایل ایشان

شکستی آور است و نه رغبت عده ای در سردمان شدن - باین امید، شاید، که هنگامیکه مسافر به پشت بام رسد، سردیان را هم با خود بالا بکشد. شاید، ولی معمولاً این بنداری پیش نموده است. سردیان را با یک لگد به پادشاهی اندازند که کس دیگری بالا نباید. آنها که باور ندارند، انگشت نماهای آینده خواهند بود.

هشدار اساسی نه باین بخش "چپ" - که بنهر حال بی عاقبتند - بلکه به نیروهای دیگری است که بغلت قدرت خود احتیاجی به سردیان شدن ندارند و ایضا جاذبه ای در کشیده شدن بطرف اهداف جناح غیرنظامی امپریالیسم نمی بینند. در این میان نقش سازمان مجاهدین بسیار موثر بوده است. نیروهای مترقی اجتماعی درستی و نادرستی می مجاهدین را در این زمینه بدقت بررسی خواهند کرد. تاکتیک مجاهدین در عدم برخورد به جناح بنی صدر بقدر کافی به ایجاد توهم حول وی کمک کرده است. باید دید آیا در تبدیل توهم به واقعیت نیز همین مشی ادامه خواهد داشت؟ و آیا اعتبار نیز یک فرصت بسیار مناسب، یک امکان واقعی برای آموزش توده هایی که در تجربه ی زندگی خود بی به ماهیت قدرتمندان برده اند قربانی یک جایجایی مهرها خواهند کشت؟

باز هم در باب دولتمردان زیرک و لانه جاسوسی

"... برخی از مقامات امریکا بی متحیرند که چرا مبارزین ایرانی ((مقصود دانشجویان مسلمان پیرو خط امام است)) از اطلاعات حساسی که وجودشان در کا و صندوق ((کاردار سابق سفارت امریکا در ایران، سرویس)) لیکن دانسته بود استفاده ی بیشتری نکرده اند. یکی از دلایل میتواند این باشد که برخی رهبران مذهبی مبارز نیز مدارک آنها برانگیزی در پرونده های سفارت داشتند. از جمله اینها آیت الله بهشتی، رئیس دیوان عالی ایران، و سیدعلی خامنه ای، یکی از حزب جمهوری اسلامی، بودند که هر دو پیش و پس از سقوط شاه با سفارت نمائسهای متعددی داشتند. (مجله ی تایم، ۹ فوریه ۱۹۸۱)